

لا إله إلا الله  
محمد عبده  
وآله وصحبه  
الطيبين الطاهرين  
السلامة

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات و نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه متعلق به دانشگاه رازی است.



دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی  
گرایش محض

**عنوان پایان نامه:**

**بررسی معنایی مفهوم «جان» در مثنوی معنوی با رویکرد متنی**

استاد راهنما:

دکتر سوسن جبری

استاد مشاور:

دکتر عامر قیطوری

نگارش:

فریبا کاکاوندی

خرداد ماه ۱۳۹۲

نگارنده بر خود می داند بدین وسیله از زحمات بی دریغ، تلاش های بی وقفه و راهنمایی های ارزشمند استادان گرامی سرکار خانم دکتر سوسن جبری و جناب آقای دکتر عامر قیطوری در راستای انجام این رساله در طول این دوره تشکر و قدردانی نماید.

به پاس عاطفه سرشار و گرمای امید بخش وجودشان که در این  
سردترین روزگاران بهترین پشتیبان است،  
به پاس قلب‌های بزرگشان که فریادرس است و سرگردانی و ترس  
در پناه‌شان به شجاعت می‌گراید،  
و به پاس محبت‌های بی‌دریغشان که هرگز فروکش نمی‌کند،

این مجموعه را به پدر و مادر و همسر عزیزم تقدیم می‌کنم.

## چکیده:

مطالعات جدید زبان‌شناسی دریچه‌ای است برای دریافت‌های جدید از متون گرانسنگ ادبی گذشته. با به‌کارگیری صحیح این روش‌ها می‌توان متون ادبی را مورد تفحص مجدد قرار داد و به دریافت‌های نوینی از آن‌ها دست یافت. تا کنون پیرامون مثنوی و محتوای آن بسیار بحث شده است اما اغلب این مباحث فرافکنی شارحان این اثر و تکرار مکرر اندیشه‌ها و دریافت‌ها بوده است. ما در این رساله مفهوم «جان» را با دید معناشناسانه و با رویکرد مثنوی، در مثنوی مورد بررسی قرار داده‌ایم، به امید آنکه تا حد امکان به نگرش مولانا دربارهٔ این مفهوم دست یابیم و در نهایت جهانیابی او دربارهٔ «انسان و جایگاه او در هستی» را بشناسیم.

با این هدف و نگرش «جان» را در شش جلد مثنوی مورد کاوش قرار داده‌ایم. در ابتدا تمام ابیاتی که در این شش جلد راجع به جان سخنی بر زبان رانده‌اند را به عنوان شاهد مثال استخراج نموده‌ایم و تمامی ویژگی‌های ماهیتی، صفات و کنش‌هایی که مولانا به جان نسبت داده است و ترکیباتی که جان را در آن‌ها به کار برده است، را جمع‌آوری نموده‌ایم تا به تعریف او از جان دست یابیم. پژوهش ما نشان می‌دهد برخی از این صفات و کنش‌ها دارای بسامد کاربردی فراوانی هستند اما برخی دیگر را فقط در یک بیت می‌توان یافت. صفات جان در مثنوی معنوی عبارتند از: ناشناختنی بودن، ارزشمندی، ناپیدایی، غریب بودن، جاودانگی، دیرینگی (خلقت جان پیش از جسم)، همزیستی جان با تن، زندانی بودن، علم داشتن، اصل مشترک جان‌ها، پاک بودن، آسیب‌پذیری، زنده بودن، پرعیب بودن، هدف سوءالْقضا بودن، نیکویی بودن، معنا دار بودن، داشتن صفا و لطف و فر، بی‌جهت بودن، شیرین بودن، وسیع و بی‌نهایت بودن، زشت بودن، نو بودن، داشتن سکون و آرامش، توانمند بودن، آگاه بودن، اخلاص داشتن، مسکین بودن، دوراندیش بودن، عربانی و برهنگی، ربودگی، عزیز و گرامی بودن، منتظر بودن، خون‌آشام بودن، کافر نعمت بودن، با تقوا بودن، حساس بودن و شکنندگی، شاکر بودن، حالی بین بودن، قانع بودن، مکاری و حيله‌گری، رنجوری، باروری و ثمربخشی، مست بودن، پژمردگی و پوسیدگی و در فاقه بودن.

کنش‌های جان در مثنوی معنوی عبارتند از: چالش با جسم، رها شدن از جسم، هدایت کردن جسم، اطاعت و فرمانبرداری، خوردن، دیدن، شنیدن، گفتن، پذیرفتن عواطف، خندیدن، نالیدن و گریستن، بیقراری، سیر کردن، بیمار شدن، شفا یافتن، بیدار شدن، خوابیدن، خیره شدن، عاجز شدن، حیران شدن، سست شدن، انجام کارهای خارق العاده، عذرخواهی کردن، خوش شدن، شاد شدن، غمگین و ناراحت شدن، کار کردن، پند دادن، خو کردن، خجالت کشیدن، حسرت خوردن، تشخیص دادن، کوشش کردن، تحمل تلخی و سختی، همنشین شدن، رمیدن، شناختن، گمان کردن، امتحان کردن، لرزیدن، عشق‌ورزیدن، ناامید شدن، اصلاح شدن، گمراه شدن، بداندیش بودن، ملول شدن، گرو قرار گرفتن، روئیدن، عبادت کردن، سجده کردن، ترسیدن، جهیدن و پریدن، عتاب آوردن، اتصال جان‌ها، تضرع کردن، نعره زدن و وسوسه شدن.

در جمع بندی نهایی می‌توان گفت: مولانا جان را پدیده‌ای از جنس نور می‌داند که از جانب خداوند در وجود انسان به ودیعه نهاده شده است و تمامی آفریده‌های او از این موهبت برخوردارند، اما برخورداری همهٔ اجزای هستی از این موهبت یکسان نیست، بلکه دارای شدت و ضعف می‌باشد. این پدیده تغییر پذیر و کمیّت پذیر است و ابعاد گوناگونی دارد.

از آنجا که یکی از مباحث مطرح در معناشناسی پرداختن به واژه‌هایی که با یکدیگر هم‌پوشانی معنایی دارند است در ادامهٔ مطلب به بررسی ماهیت «دل»، «روح»، «نفس»، «سر»، «ضمیر» و «روان» و صفات و کنش‌ها و ترکیبات آن‌ها در شش جلد مثنوی پرداخته‌ایم. در پایان با جمع‌آوری داده‌ها و ارائهٔ آن‌ها به صورت جدول و نمودار و در ادامه با بررسی و تحلیل آن‌ها می‌کوشیم که از دید مولانا به این سوالات پاسخ مناسبی دهیم که اصولاً «جان»

در ذهن و اندیشهٔ مولانا چگونه پدیده‌ای است؟ چه صفات دارد و چه کنش‌هایی از او سر می‌زند؟ «دل»، «روح»، «نفس»، «سرّ»، «ضمیر» و «روان» چگونه پدیده‌هایی هستند و چه صفات و کنش‌هایی دارند؟ و در نهایت به این پرسش پاسخ دهیم که هریک از این پدیده‌ها تا چه حد با جان اشتراک مفهومی و وجودی دارند؟

از دید این عارف بزرگ اسلامی بیشترین اشتراک مفهومی میان جان و دل وجود دارد، اما از آنجا که در برخی منابع دل را به عنوان جایگاه جان معرفی نموده‌اند، می‌توان این مسئله را با استفاده از مجاز محلیه توجیه کرد. روح در مرتبهٔ دوم اشتراک مفهومی با جان قرار دارد تا جایی که با اندکی جرأت شاید بتوان گفت که جان واژه‌ای فارسی معادل و جایگزین واژهٔ عربی روح در زبان فارسی است.

نفس نیز دارای اشتراک معنایی و مفهومی با جان است ولی بیشتر در بُعد منفی. اکثر وجوه تشابه این دو پدیده در صفات و کنش‌های منفی است و حتی در مهمترین ویژگی ماهیتی نیز تضاد دارند؛ جان ماهیتی است از جنس نور و نفس پدیده‌ای است از جنس ظلمت. در مورد «سرّ»، «ضمیر» و «روان» در مثنوی زیاد بحث نشده است و با این اطلاعات ناچیز نمی‌توان دربارهٔ رابطهٔ آن‌ها با جان اظهار نظر قطعی نمود.

کلید واژه‌ها: زبان‌شناسی، معناشناسی، مثنوی، جان، دل، روح و نفس.

**فصل اول: کلیات**

۲	۱-۱- زبان شناسی
۴	۲-۱- ساختارگرایی
۵	۳-۱- نشانه چیست؟
۷	۴-۱- سیمولوژی یا نشانه شناسی
۸	۵-۱- معناشناسی
۱۲	۶-۱- پیشینه پژوهش

**فصل دوم: معناشناسی واژه جان در مثنوی معنوی**

۱۶	۱-۲- مقدمه
۲۱	۲-۲- ماهیت جان در مثنوی معنوی
۳۸	۳-۲- صفات جان در مثنوی معنوی
۷۸	۴-۲- کنش‌های جان در مثنوی معنوی
۱۰۷	۵-۲- ترکیبات جان در مثنوی معنوی
۱۱۰	۶-۲- جمع‌بندی

**فصل سوم: هم‌پوشانی معنایی جان و دل در مثنوی معنوی**

۱۱۴	۱-۳- مقدمه
۱۱۴	۲-۳- ماهیت دل در مثنوی معنوی
۱۱۷	۳-۳- صفات دل در مثنوی معنوی
۱۲۴	۴-۳- کنش‌های دل در مثنوی معنوی
۱۳۸	۵-۳- ترکیبات دل در مثنوی معنوی
۱۴۳	۶-۳- جمع‌بندی

**فصل چهارم: هم‌پوشانی معنایی جان و روح در مثنوی معنوی**

۱۴۹	۱-۴- مقدمه
۱۵۰	۲-۴- ماهیت روح در مثنوی معنوی
۱۵۲	۳-۴- صفات روح در مثنوی معنوی
۱۵۷	۴-۴- کنش‌های روح در مثنوی معنوی
۱۶۲	۵-۴- ترکیبات روح در مثنوی معنوی
۱۶۳	۶-۴- جمع‌بندی



### فصل پنجم: هم‌پوشانی معنایی جان و نفس در مثنوی معنوی

۱-۵- مقدمه .....	۱۶۶
۲-۵- ماهیت نفس در مثنوی معنوی .....	۱۶۷
۳-۵- صفات نفس در مثنوی معنوی .....	۱۶۸
۴-۵- کنش‌های نفس در مثنوی معنوی .....	۱۷۵
۵-۵- ترکیبات نفس در مثنوی معنوی .....	۱۸۰
۶-۵- جمع‌بندی .....	۱۸۰

### فصل ششم: هم‌پوشانی معنایی جان و سر، ضمیر و روان در مثنوی معنوی

۱-۶- مقدمه .....	۱۸۳
۲-۶- ویژگی‌های سر در مثنوی معنوی .....	۱۸۳
۳-۶- ویژگی‌های ضمیر در مثنوی معنوی .....	۱۸۵
۴-۶- ویژگی‌های روان در مثنوی معنوی .....	۱۸۷
۵-۶- جمع‌بندی .....	۱۸۹
نتیجه‌گیری .....	۱۹۰
منابع و مأخذ .....	۱۹۷

## فهرست شکل‌ها

عنوان	صفحه
۱-۲ نمودار فراوانی کاربرد ویژگی‌ها، صفات و کنش‌های جان	۱۱۱
۱-۳ نمودار فراوانی کاربرد ویژگی‌ها، صفات و کنش‌های دل	۱۴۳
۱-۴ نمودار فراوانی کاربرد ویژگی‌ها، صفات و کنش‌های روح	۱۶۳
۱-۵ نمودار فراوانی کاربرد ویژگی‌ها، صفات و کنش‌های نفس	۱۸۱
۱-۷ نمودار مقایسه‌ای ویژگی‌های جان با دل، روح، نفس، سر، ضمیر و روان	۱۹۳
۲-۷ نمودار مقایسه‌ای صفات جان با دل، روح، نفس، سر، ضمیر و روان	۱۹۳
۳-۷ نمودار مقایسه‌ای کنش‌های جان با دل، روح، نفس، سر، ضمیر و روان	۱۹۴

## فهرست جدول‌ها

صفحه

عنوان

- ۲-۱- جدول تمثیل‌های به کار رفته در مثنوی در موضوع رابطهٔ جسم و جان ..... ۶۵
- ۲-۲- جدول فراوانی کاربرد ویژگی‌ها، صفات، کنش‌ها و ترکیبات جان ..... ۱۱۱
- ۳-۱- جدول فراوانی کاربرد ویژگی‌ها، صفات، کنش‌ها و ترکیبات دل ..... ۱۴۳
- ۴-۱- جدول فراوانی کاربرد ویژگی‌ها، صفات، کنش‌ها و ترکیبات روح ..... ۱۶۳
- ۵-۱- جدول فراوانی کاربرد ویژگی‌ها، صفات، کنش‌ها و ترکیبات نفس ..... ۱۸۱
- ۷-۱- جدول فراوانی کاربرد ویژگی‌ها، صفات، کنش‌ها و ترکیبات ..... ۱۹۰
- ۷-۲- جدول ویژگی‌های ماهیتی مشترک جان بادل، روح، نفس، سرّ، ضمیر و روان ..... ۱۹۱
- ۷-۳- صفات ماهیتی مشترک جان با دل، روح، نفس، سرّ، ضمیر و روان ..... ۱۹۱
- ۷-۴- کنش‌های ماهیتی مشترک جان با دل، روح، نفس، سرّ، ضمیر و روان ..... ۱۹۲

## کوتاه نوشت‌ها

بیت .....	ب
جلد .....	ج
چاپ .....	چ
دفتر .....	د
رجوع کنید به .....	ر.ک
صفحه .....	ص
صفحات .....	صص

## پیشگفتار

مولانا جلال الدین محمد بلخی از درخشان‌ترین ستارگان آسمان علم و ادب پارسی است. او را به حق می‌توان یکی از سردمداران و ارکان ادب پارسی دانست. هرچند تاکنون مطالب بیشماری درباره‌ی مولوی و آثار و افکار او نوشته شده است؛ اما به واقع، حق مطب در باب او ادا نشده است.

مولانا در ۶ ربیع الاول (برابر با ۱۵ مهرماه) سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ زاده شد. پدر او مولانا محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء الدین ولد و سلطان‌العلماء، از بزرگان صوفیه و مردی عارف بود و نسبت خرقة او به احمد غزالی می‌پیوست. وی در عرفان و سلوک سابقه‌ای دیرین داشت و چون اهل بحث و جدال نبود و دانش و معرفت حقیقی را در سلوک باطنی می‌دانست نه در مباحثات و مناقشات کلامی و لفظی، پرچم‌داران کلام و جدال با او مخالفت کردند؛ از جمله فخرالدین رازی که استاد سلطان محمد خوارزمشاه بود و بیش از دیگران شاه را بر ضد او برانگیخت.

سلطان‌العلماء احتمالاً در سال ۶۱۰ هجری قمری، هم‌زمان با هجوم چنگیزخان از بلخ کوچید و سوگند یاد کرد که تا محمد خوارزمشاه بر تخت نشست، به شهر خویش بازنگردد. روایت شده است که در مسیر سفر با فرید الدین عطار نیشابوری نیز ملاقات داشت و عطار، مولانا را ستود و کتاب اسرارنامه را به او هدیه داد. وی به قصد حج، به بغداد و سپس مکه و پس از انجام مناسک حج به شام رفت و تا اواخر عمر آن‌جا بود تا این که علاء الدین کیقباد پیکی فرستاد و او را به قونیه دعوت کرد. سلطان‌العلماء در حدود سال ۶۲۸ هجری قمری جان سپرد و در همان قونیه به خاک سپرده شد. در آن هنگام مولانا جلال‌الدین ۲۴ سال داشت که مریدان از او خواستند که جای پدرش را پر کند. مولانا به اصرار مریدان بر مسند پدر نشست تا این که ملاقات او با سید برهان الدین محقق ترمذی رخ داد. سید برهان الدین محقق ترمذی، مرید پاکدل پدر مولانا بود و نخستین کسی بود که مولانا را به وادی طریقت راهنمایی کرد. وی سفر کرد تا با مرشد خود، سلطان‌العلماء در قونیه دیدار کند؛ اما وقتی که به قونیه رسید، متوجه شد که او جان باخته است. پس نزد مولانا رفت و بدو گفت: در باطن من علومی است که از پدرت به من رسیده، این معانی را از من بیاموز تا خلف صدق پدر شوی. او با همین هدف، مولانا را به سفر به منظور سیر در آفاق و انفس تحریض کرد. مولانا نیز به دستور او به ریاضت پرداخت و نه سال با او همنشین بود تا اینکه برهان‌الدین جان باخت. مولانا در ۳۷ سالگی عارف و دانشمند دوران خود بود و مریدان و مردم از وجودش بهره‌مند بودند تا اینکه شمس‌الدین محمد ملک داد تبریزی روز شنبه ۲۶ جمادی الآخر ۶۴۲ نزد مولانا رفت و مولانا شیفته او شد. همین شیفتگی، حسادت حاسدان را برانگیخت و نخست به غیبت کوتاه مدت و در نهایت به غیبت دوم شمس که غیبت دائمی او بود، منجر شد.

مولانا در دوری شمس تبریزی ناآرام شد و روز و شب به سماع پرداخت و حال آشفته‌اش در شهر بر سر زبان‌ها افتاد، تا این که شیفته‌ی صلاح‌الدین شد و شیخ صلاح‌الدین زرکوب جای خالی شمس تبریزی را تا حدودی پر کرد. صلاح‌الدین زرکوب نیز همانند شمس مورد حسادت مریدان بود اما به هر حال مولانا تا ۱۰ سال با او انس داشت تا اینکه زرکوب بیمار شد و جان باخت و در قونیه دفن شد.

پس از زرکوب این بار یکی از مریدان مولانا دل او را ربود و این مرید کسی نبود جز حسام‌الدین چلبی. حسام‌الدین چلبی معروف به اخی ترک از عارفان بزرگ و مرید مولانا بود. مولانا با او ۱۰ سال همنشین بود. شیفتگی مولانا به حسام‌الدین به حدی بود که به درخواست او مثنوی معنوی را به رشته‌ی نگارش در آورد. گه‌گاه در مثنوی نام حسام‌الدین به چشم می‌خورد. به همین سبب، در ابتدای امر، نام حسامی نامه را برای مثنوی معنوی برگزید.

مولانای عارف دارای آثار فراوانی در ادب پارسی است که در میان همه این آثار، مثنوی معنوی چون چراغی پرفروز می‌درخشد. مثنوی معنوی شاهکار عرفانی سده‌ی هفتم و از ستون‌های چهارگانه ادب فارسی، از محدود آثاری است که در عین دیرینگی، از بسیاری جوانب همچنان تازگی و طراوت خود را حفظ کرده است. مولوی مثنوی را با بیت را «بشنو از نی چون حکایت می‌کند / از جدایی‌ها شکایت می‌کند» آغاز می‌نماید. این «نی» همان مولاناست که به عنوان نمونه یک انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا، خود را اسیر این جهان مادی می‌بیند و «شکایت می‌کند» که چرا روح آزاده او از «نیستان» عالم معنا بریده است.

همین گزینش به جا و آگاهانه مبین اهمیت انسان‌شناسی در دیدگاه مولوی است. مولانا در پرتو تعالیم اسلامی دریافته است که «من عرف نفسه فقد عرف ربه». از این رو، کتاب گرانسنگ خود را با بحث از انسان آغاز می‌کند. انسان دارای دو بُعد مادی و غیر مادی است. در اندیشه مولانای عارف بُعد غیر مادی انسان اصل وجود اوست. به همین دلیل، در مثنوی از جان آدمی بسیار سخن می‌گوید و از طریق همین گفته‌های او می‌توان به انسان‌شناسی و جهان‌بینی او دست یافت.

حال که علت انتخاب «جان» به عنوان موضوع این پایان‌نامه مشخص شد، بپردازیم به این مطلب که دلیل گزینش دید معناشناسانه و رویکرد متنی به این موضوع چیست؟ معناشناسی از رشته‌های نوظهور است که از بدو پیدایش، با اقبال بسیار خوبی در سطح ادبیات جهان روبرو شده است و بسیاری از آثار ارزشمند ملل مختلف -چه به صورت کل اثر یا بخشی از آن- از این دید بررسی شده‌اند ولی متأسفانه تاکنون مثنوی گرانبهای مولانا از این جنبه مورد مطالعه قرار نگرفته است؛ هرچند که پژوهشگران این اثر ارزشمند را جهات مختلف دیگر بسیار کاویده‌اند.

دلیل دومی که برای این انتخاب می‌توان بیان کرد به زبان متون عرفانی برمی‌گردد. توضیح بیشتر این‌که، عرفا با پشت پا زدن به این دنیا و تعلقات مادی آن، به دریافت دیگری از هستی دست یافته بودند و چون این دریافت برای همگان قابل فهم نبود، مطالب خود را صریح و بی‌ابهام مطرح نمی‌کردند و در بیان مفاهیم مدنظر خود، به جای زبان عبارت از زبان اشارت استفاده می‌کردند. با این اوصاف، درمی‌یابیم که زبان متون عرفانی زبانی روشن و صریح نیست و مطالعات معناشناسی برای روشن ساختن این متون می‌تواند مفید باشد.

مولوی نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست. او مفاهیم بلند عرفانی را در لفافه و به صورت غیر صریح بیان می‌کند اما با استفاده از اشعار او می‌توان مفاهیم غیرصریح در اندیشه او را تبیین کرد. به عبارتی دیگر، می‌توان متن او را با استفاده از متن تفسیر کرد و توضیح داد.

در این پایان‌نامه ابتدا با استفاده از روش فیش‌برداری شواهد شعری موردنظر را جمع‌آوری نموده‌ام و بر اساس این یافته‌ها، داده‌های کمی موردنیاز را به دست آورده‌ام. در مرحله بعد به تحلیل این داده‌ها پرداخته و نتیجه‌گیری نموده‌ام. بدین ترتیب، این پایان‌نامه در سه فصل تدوین شده است: در فصل اول به بیان مفاهیم، کلیات و پیشینه پژوهش مورد مطالعه قرار گرفته است. در فصل دوم ابتدا معناشناسی واژه جان مطرح شده است و در ادامه مطلب هم‌پوشانی معنایی این واژه با واژه‌های دل، روح، نفس، سر، ضمیر و روان مورد بحث قرار گرفته است. در فصل سوم با توجه به یافته‌ها، نتایج به دست آمده بیان می‌شود.

در پایان اشاره به چند نکته لازم و ضروری می‌نماید: نخست اینکه در بخش جان و ویژگی‌های آن، چون واژه جان در متون عرفانی کمتر استفاده شده است و در این متون بیشتر کاربرد واژه روح تداول داشته است و مطلبی درباره جان وجود نداشته است، در ارجاع به این متون مجبور بوده‌ام از مطالب مربوط به روح استفاده کنم.

دوم این که در ارجاع شواهد شعری مثنوی به جای شماره صفحه شماره بیت را ذکر کرده‌ام. به دلیل وجود نسخ متعدد مثنوی بیم آن می‌رفت که ذکر شماره صفحه خوانندگان را با مشکل مواجه کند. انتظار می‌رود با این روش دستیابی به شواهد شعری آسان باشد.

و در آخر، این رساله کوششی بود برای به کارگیری روش‌های جدید در مطالعه متون ارزشمند ادبی، البته با کم و کاستی‌های فراوان. امید است تمامی بزرگواران با نظر لطف خود این کاستی‌ها را بر بنده حقیر ببخشایند.

# فصل اول:

کلیات



## ۱-۱- زبان‌شناسی

زبان یکی از جنبه‌های رازآمیز وجود انسان است. پدیده‌ای است، که پس از قرن‌ها مطالعه و تحقیق، هنوز آن‌گونه که شایسته است، آن را نشناخته‌ایم. استفاده از زبان بسیار آسان است؛ زیرا زبان را از سال اول زندگی به تدریج از پدر و مادر و اطرافیان فرامی‌گیریم، بی آن‌که به درس و مدرسه نیاز داشته باشیم. از سوی دیگر، شناخت زبان بسیار دشوار است. یکی از دشواری‌های شناخت زبان پیچیدگی و گستردگی بیش از حد آن است؛ زیرا باید زبان ذهن انسان را همراه با تمام رازها و رمزهای حیات مادی و معنوی او و تمام جلوه‌های دیگر هستی، در خود بگنجانند. دشواری دیگر شناخت زبان این است که ما می‌پنداریم چون طرز استفاده از زبان را می‌دانیم، پس خود آن را هم می‌شناسیم. حال آن‌که واقعیت این‌گونه نیست. تشتت آرا در تعریف زبان، نشان از ناشناخته بودن آن دارد.

بشر چنان که از زمان ارسطو گفته‌اند، حیوانی اجتماعی است و همیشه هم اجتماعی بوده است. حتی در نخستین دوران تاریخ نیز هرگز بشر را در حال زیستن انفرادی نمی‌یابیم و چون همیشه در اجتماع زندگی می‌کرده است، به ناچار مهمترین مسئله زندگی اجتماعی او ایجاد رابطه با هم نوعانش بوده است. بنابراین، همیشه به وسیله‌ای برای برقراری ارتباط نیازمند بوده است. درست است که این وسیله تنها زبان نیست اما حقیقتاً زبان مهم‌ترین ابزار این ارتباط است. «زبان وسیله برقراری ارتباط یعنی تفهیم و تفاهم میان انسان- هاست.» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۲: ۲) «زبان نظامی است که از نظام‌های آوایی قراردادی ساخته شده و به وسیله آن یک گروه اجتماعی همکاری می‌کنند.» (فضیلت، ۱۳۸۵: ۱۱)

قرن حاضر شاهد پیدایش چند علم جدید بوده است که مهم‌ترین آنها بی‌شک زبان‌شناسی است. زبان‌شناسی در قرن بیستم همان تحولی را در اندیشه بشر ایجاد کرده است که فیزیک در قرن هفدهم و شیمی در قرن هجدهم و زیست‌شناسی در قرن نوزدهم. مجموعه دانش‌هایی که به «علوم انسانی» معروفند از جمله: روان‌شناسی، روان‌کاوی، منطق، فلسفه، مردم‌شناسی، تاریخ، باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی، نقد ادبی، هنر شناسی و حتی علوم اقتصادی و سیاسی و قضایی از دور و نزدیک، مستقیم و غیر مستقیم، تحت تاثیر زبان‌شناسی قرار دارند و حتی بعضی از این علوم، از جمله مردم‌شناسی، مفاهیم و روش‌های آن را عیناً اقتباس کرده و در رشته فعالیت خود به کار بسته‌اند، چراکه زبان‌شناسی علم زبان است و زبان عالی‌ترین دستگاه تمثیلی (سمبولی) بشر است که خود زیر بنا و تعریف‌کننده فرهنگ است و وجه ممیز بشر از دیگر جانوران.

آشنایی با اصطلاحات و مفاهیم نخستین زبانشناسی، زمانی فقط مخصوص و مفهوم اهل فن بود و امروزه تقریباً رواج عام یافته است، برای همه کسانی که به نحوی از انحا با فرهنگ، به معنای عام یا خاص کلمه، سروکار دارند از اهم وظایف می‌نماید.

زبان‌شناسی عموماً به عنوان «علمی که دربارهٔ زبان مطالعه می‌کند تعریف شده است.» (لاینز، ۱۳۸۳: ۳۵) در واقع، زبان‌شناسی علمی است که به مطالعه و بررسی روشمند زبان می‌پردازد و می‌کوشد تا به پرسش‌های بنیادین همچون زبان چیست؟ زبان چگونه عمل می‌کند و از چه ساخت‌هایی تشکیل شده است؟ انسان‌ها چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند؟ زبان‌ها چه قرابتی با یکدیگر دارند؟ ویژگی مشترک زبان‌های جهان کدامند؟ چرا زبان‌ها دگرگون می‌شوند؟ و ... پاسخ دهد.

«دانش زبان‌شناسی که زبان و مسائل آن را مورد مطالعه قرار می‌دهد، برای به تکامل رسیدن سه مرحلهٔ متوالی را پشت سر گذاشته است. نخست به آنچه که دستور زبان نامیده می‌شود پرداخته شد. این گونه پژوهش‌ها توسط یونانیان آغاز شد و بیش از همه توسط فرانسویان ادامه یافت و بر پایهٔ منطق استوار بود.

» پس از آن فقه اللغه پدید آمد. این اصطلاح بیشتر به نهضت علمی فریدریش آگوست ولف از سال ۱۷۷۷ تا به امروز اطلاق می‌گردد. مرحلهٔ سوم با درک این مسئله آغاز شد که می‌توان زبان‌ها را با یکدیگر مقایسه کرد. زبان‌شناسی به معنی ویژه‌اش که جای شایستهٔ مطالعات تطبیقی را معین کرد با بررسی زبان‌های رومیایی و ژرمنی تولد یافت. مطالعات رومیایی که دتیس پیشاهنگ آن بود زبان‌شناسی را به موضوع راستینش نزدیک ساخت.» (ر، ک: هریس، ۱۳۸۱: ۸)

«اعتقاد زبان‌شناسان این است که معناشناسی جزئی از زبان‌شناسی است با توجه به اینکه در دل زبان‌شناسی دو تقسیم‌بندی دیگر وجود دارد: یکی جنبهٔ فیزیکی که در آن اصوات و کلمات مطالعه می‌شود (آواشناسی یا سازه‌شناسی یا صرف) و دیگر جنبهٔ غیر فیزیکی مثل معناشناسی است که در آن روابط میان کلمات و معانی آن‌ها بررسی می‌شود.» (اختیار، ۱۳۷۰: ۱۶)

بر این اساس، می‌توان گفت به طور کلی زبان‌شناسی را به سه شاخهٔ اصلی تقسیم می‌کنند که عبارتند از: آواشناسی (شناخت واج‌های زبان و قواعد حاکم بر آن‌ها)، ساختارشناسی (شناخت واژه‌ها و شناخت کارکردهای گوناگون آن‌ها) و معناشناسی (مطالعهٔ شبکهٔ روابطی که بین صورت زبان و پدیده‌های خارج و مفاهیم ذهنی ما وجود دارد). «تقریباً تمامی زبان‌شناسان به طور صریح یا ضمنی، الگویی را پذیرفته‌اند که در یک سر آن معنی‌شناسی و در سر دیگر آن آواشناسی قرار دارد و دستور در حد فاصل آنها واقع می‌شود.» (پالمر، ۱۳۷۴: ۲۰)

در گذشته، زبان را به قصد شناخت خود آن مطالعه نمی‌کردند بلکه هدف از مطالعهٔ حفظ کتب آسمانی و آثار ادبی از دگرگونی‌های ناشی از گذشت زمان بود یا ایجاد ارتباط میان اقوام و مللی که به زبان‌های مختلف سخن می‌گفتند. مطالعهٔ زبان به این شیوه را زبان‌شناسی سنتی می‌نامند.

در مقابل زبان‌شناسی سنتی، زبان‌شناسی جدید قرار دارد. زبان‌شناسی جدید در درجه اول زبان را به قصد شناختن خود آن مطالعه می‌کند. زبان‌شناسی جدید را به نام زبان‌شناسی «همگانی» یا «ساختارگرا» نیز می‌شناسند.

## ۱-۲- ساختارگرایی

ساختارگرایی در حوزه مطالعات اجتماعی یکی از گرایش‌های نظری پیچیده و با نفوذ است که درک و شناخت آن به آسانی میسر نیست. سؤال مهم این است که ساختارگرایی چیست؟ «برای فهم ساختارگرایی راه‌های مختلفی وجود دارد. بهترین راه، بررسی عناصری است که این بنیاد این تفکر را پدید می‌آورد. این عناصر عبارتند از: «ساختار اجتماعی»، «روابط اجتماعی» و «عناصر اجتماعی». ساختار اجتماعی با اصل واقعیت سروکار ندارد، بلکه با سطح انتزاعی از واقعیت در ارتباط است. درحالی که، «روابط اجتماعی» امر واقعی و ماده اولیه‌ای است که برای ساختن الگوهایی به کار می‌رود که خود ساختار اجتماعی را ظاهر می‌سازند. ضلع سوم ساختارگرایی را «عناصر اجتماعی» تشکیل می‌دهد. در واقع عناصر اجتماعی انضمامی‌ترین و در عین حال، کم اهمیت‌ترین ضلع ساختارگرایی به شمار می‌رود. عناصر اجتماعی امری است که همواره در خدمت ساختار و روابط اجتماعی قرار دارد و صرفاً به عنوان تکیه‌گاه روابط اجتماعی عمل می‌کند.

«نخستین نکته اساسی این است که ساختار اجتماعی با روابط اجتماعی مترادف نیست و ساختار اجتماعی را به هیچ رو نمی‌توان بر مجموعه روابط اجتماعی قابل مشاهده در یک جامعه مشخص منطبق ساخت. ساختار امری فراتر از روابط است؛ زیرا روابط چیزی است که میان دو عنصر ساختاری رابطه برقرار می‌کند. در حالی که، ساختار هم خود عناصر و هم روابط میان عناصر را در بر می‌گیرد. ساختار هرچند از مجموعه روابط به دست می‌آید، اما در نهایت قابل فروکاستن به روابط نیست. روابط همواره در درون ساختار شکل می‌گیرد و بر مبنای الگویی که ساختار ارائه می‌کند، سمت و سوی خویش را معین می‌کند.

«بنابراین، ساختارگرایی به نوعی از درک و تحلیلی از واقعیت‌ها و رخداد‌های اجتماعی اهمیت می‌دهد که از ورای آشفتگی‌ها، به هم‌ریختگی‌ها، تنوع و دگرگونی‌های محسوس در جهان اجتماعی در جستجوی نظم و کهن‌الگویی باشد که رخداد‌های اجتماعی بر اساس آن سامان می‌یابد. ویژگی بارز این نظمی نهفته در پس اشیا و رخداد‌های نامنظم ثبات و تغییرناپذیری نسبی آن است.» (ر.ک: اسلم جوادی و نیک‌پی، ۱۳۸۹: ۱۷۷-۱۸۱)

«ساختارگرایی به معنای جستجوی قوانین کلی و تغییرناپذیر بشریت با عملکردی در همه سطوح زندگی بشری، از ابتدایی گرفته تا پیشرفته‌ترین سطح آن می‌باشد.» (ریتزر، ۱۳۸۱: ۵۴۳) «این نظریه چون از مطالعه زبان سرچشمه گرفته برای بررسی ارتباطات و فرهنگ مفید است؛ ولی در مطالعه مسائل عملی‌تر زندگی اجتماعی،

مانند فعالیت اقتصادی یا سیاسی، کاربرد کمتری دارد.» (ر.ک: گیدنز، ۱۳۸۱: ۹-۷۵۸) «می‌توان گفت؛ ساختارگرایی (ساخت‌گرایی) شکلی از نظریه است که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۶۰ در رشته‌های مختلف زیر اثرگذار شد: فلسفه، نظریه اجتماعی، زبان‌شناسی، نقد ادبی، تحلیل فرهنگی، روانکاوی، تاریخ اندیشه، فلسفه علم، مردم‌شناسی و رشته‌های دیگر. این اصطلاح در فرانسه ساخته شد و در ادامه در فضایی روشنفکری ریشه گرفت.» (کرایب، ۱۳۸۱: ۱۶۵) و به مثابه یک روش مطرح گردید. منظور از روش این است که «ساختارگرایی می‌تواند راهنمای تحلیل معانی کلی باشد. این روش به ما امکان می‌دهد که از آنچه دنبالش هستیم و نحوه دستیابی به آن تصویری داشته باشیم.» (همان، ۱۷۱)

تفکر ساخت‌گرایانه نقطه ضعف‌هایی دارد که جاذبه آن را به عنوان یک چارچوب نظری کلی محدود می‌کند. «یکی از نارسایی‌های این روش تقلیل‌گرایی است. نادیده گرفتن سطوح ظاهری و جنبه‌های فرعی معنادار و کاهش به شالوده اصلی، از مشخصه‌های تقلیل‌گرایی است؛ حال آنکه همین سطوح ظاهری و فرعی می‌تواند بر غنای مطلب یا پیچیدگی آن بیافزاید.» (ر.ک: همان، ۴-۱۸۲)

به نظر لاینز «ساختارگرایی مدعی دست‌یافتن به لایه‌های بنیادین اشیا و پدیده‌هاست. در واقع، می‌توان گفت تأکید بر اینکه زبان ساختاری از روابط است، هسته مرکزی ساختارگرایی در زبان‌شناسی را تشکیل می‌دهد.» (لاینز، ۱۳۸۳: ۱۵۱) بدین ترتیب، آنچه ساختارگرایی نامیده می‌شود، هرچند ممکن است شاخه‌ها و حوزه‌های مختلفی داشته باشد، اما همگی در اصول مشترک‌اند.

«از دیدگاه ساختارگرایی هیچ واژه‌ای را نمی‌توان به صورت مستقل از دیگر واژگانی که با هم ارتباط معنایی دارند معنی کرد. ساختار لغت نامه‌ای یک زبان - ساختار ذخیره واژگان آن زبان - را از منظر معنی‌شناسی می‌توان به منزله شبکه‌ای از روابط مفهومی در نظر آورد که هر گره آن یک واژه و هر قطعه نخ آن یک رابطه مفهومی است.» (همان، ۳۵) با این اوصاف، ساختارگرایی در مطالعات زبانی در پی یافتن نشانه‌ها و دریافت روابط مفهومی میان آن‌هاست.

### ۱-۳- نشانه چیست؟

هر چیز که نماینده چیز دیگری جز خودش باشد نشانه نامیده می‌شود. نشانه در علم منطق قدیم با عنوان مبحث «دلالت» مطرح بوده است. دلالت «حالتی است که در آن علم به یک چیز، علم به چیز دیگری را در پی داشته باشد.» (خوانساری، ۱۳۶۳: ج ۶۳، ۱) این معنی از خود نشانه فی‌نفسه بر نمی‌آید بلکه فقط توافق قبلی، یعنی عرف و عادت ماست که از آن صورت به این معنی راه می‌برد. با این حال، رابطه میان نشانه و معنای آن، دال و مدلول، همیشه برحسب وضع و قرارداد نیست. مثلاً تا کسی سواد خواندن نداشته باشد از دیدن کلمه «مار» به مفهوم مار نمی‌رسد و حال آن‌که همه کس، چه بی‌سواد و چه باسواد، از دیدن تصویر مار به مفهوم آن پی می‌برد.